

آیت‌الله قرهی در جلسه درس اخلاق مطرح کرد

از احتیاج مؤمن به سه خصلت تا رمز خروج از گناه در جوانی!



تازه‌ترین جلسه درس اخلاق آیت‌الله قرهی با موضوع «مراقبه» در محل مهدیه المقائم المنتظر(عج) برگزار شد.

متن کامل سخنان آیت‌الله قرهی در این جلسه در ادامه آمده است:

مراقبه در اعمال خیر!

بیان کردیم: انسان باید بالمجد بداند که هم ذوالجلال و الماکرام، مراقب اوست و هم عالم، از جمله اعضاء و جوارح خود انسان که روایت آن بیان شد.  
تفاوت این دو مراقب هم این است که مراقب اول، مراقب لطیف، مراقب رحیم و مراقب با جود و کرم است، عیب انسان را می‌پوشاند و ستار المعیوب است؛ امّا مراقب‌های دیگر حتّی اعضاء و جوارح خود انسان، ولو این‌جا هم شهادت ندهند، فردای قیامت، علیه انسان شهادت می‌دهند. یعنی مراقبینی هستند که اعمال انسان را ضبط می‌کنند و بعد علیه انسان شهادت می‌دهند.

لذا اگر انسان در این مطلب، خوب تأمل کند، در این دنیا حتّی به خودش هم اعتماد نمی‌کند! چون هم در بیرون، دشمن دارد و هم دشمن‌ترین دشمن‌ها را در درون دارد «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ اللَّتَى بَيْنَ جَنْبَيْكَ». آنکه من را فریب می‌دهد و امروز دنیا و ما فیهای آن و جلوات آن را به رخ من می‌کشد و من را به دنیا و گناه دعوت می‌کند. امّا فردا او، اول مدّعی است و این اعضاء و جوارحی که با او گناه کردند و به صورت ظاهر لَدّت بردند، دشمن من می‌شوند. لذا این لَدّت گذرا که به نامردی اعضاء و جوارح ختم می‌شود که علیه خود انسان شهادت می‌دهند، ارزش ندارد. لذا انسان در همین مطالب، مواظب است.

این‌که می‌خوانیم که در زمان نبی مکرم، خاتم رسل، محمّد مصطفی (صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم)، بعضی از صحابه، ریگ‌های ریزی در دهان می‌گذاشتند که اگر می‌خواستند حرف بزنند، آن‌ها حرکت کنند تا به تعبیری مز مزه کنند که چه می‌خواهند بگویند. چون می‌ترسیدند این زبان - که بیان می‌شود زبان سرخ، سر سبز می‌دهد بر باد - فردای قیامت علیه‌شان شهادت دهد و به آن اعتماد نداشتند.

لذا اولیاء خدا، عرفای عظیم‌الشان و متخلّقین به اخلاق الهی قائل به این هستند که یکی از خصوصیات عبد حقیقی باید این باشد که هرگز به هیچ چیز، جز لطف و پروردگار عالم، ولو افعال و

کردار خودشان هم اعتماد نداشته باشند. چون اولیاء خدا می‌گویند: یکی از انواع انحراف، این است که صورت ظاهر اعضاء و جوارح گناه نمی‌کنند، امّا در اصل، گناهی می‌کنند که شاید از بعضی گناه‌ها، بدتر باشد و تو را فریب دهد. مثلاً با دستت صدقه دادی که صدقه، ضلّ و سایه است و ترفع المباء است، امّا بعد از آن، فخر بفروشی! عرفاً، نکته‌بین هستند. آیت‌الله المعظمی بهاء‌الدینی (اعلی‌الله مقامه المشرف) نکته‌ای را در مورد این روایت که می‌فرماید: اگر دست راستت صدقه داد، دست چپت نفهمد، می‌فرمودند که نکته خیلی عجیبی است. می‌فرمودند: معنی این روایت، می‌تواند این باشد که این دست، حتّی در عمل خیر، خیلی احساس نکند کاری کرده که آن دست هم خبر نداشته باشد. و إلّا معمول آن، این است که تمام اعضاء و جوارحی که متعلّق به من هستند، از هم باخبر هستند. مگر می‌شود من دست در جیم بکنم و دست دیگرم نداند؟! این، صورت ظاهر مسئله است، امّا موضوع، این است که آن قدر مراقب باش که حتّی به عمل خیرت اعتماد نکن.

لذا در مراقبه، علاوه بر اینکه باید مراقب باشی که با اعضاء و جوارحت که فردای قیامت، علیه تو شهادت می‌دهند، گناه نکنی که هیچ! باید حتّی به اعمال خیری هم که اعضاء و جوارحت انجام می‌دهند، اعتماد نکنی؛ یعنی باید فقط اعتماد به ذوالجلال و الاکرام، آن هم به لطف پروردگار عالم داشته باشی. «عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك یا کریم».

سه خصلتی که مؤمن به آن، محتاج است

وجود مقدّس حضرت جواد الائمه (صلوات‌الله و سلامه علیه) روایتی دارند که به مناسبت شهادت آن امام همام، از آن، بهره می‌بریم. حضرت در این روایت نکته‌ای را بیان می‌فرمایند که بسیار عالی است. می‌فرمایند: «المؤمنُ یحتاجُ إلی توفیق من اللّهِ، و واعظٍ من نَفْسِهِ، و قَبولٍ من مَن یَنصَحُهُ».

مؤمن در هر حالی احتیاج به سه خصلت دارد:

1. توفیق از جانب خدا

«تَوْفِيقِي مِنَ الْمَلَّةِ»، یعنی باید بدانند اگر عمل خوبی هم انجام می‌دهد، به خاطر خودش نیست، بلکه توفیقی از جانب خداست، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِالْمَلَّةِ». ما هم باید این مطلب را تمرین کنیم و آن قدر مراقب باشیم که دائم به خودمان تذکار بدهیم.

اصل مراقبه، در تذکار دائمی است

سلطان المعارفین، آیت‌الله المعظمی ملّا فتحعلی سلطان‌آبادی (اعلی‌الملّٰه مقامه المشرف)، آن آیت عظمی می‌فرمایند: اصل مراقبه، در تذکار است. یعنی اگر می‌خواهی مراقبه داشته باشی، مدام به خودت تذکر بده و یادآوری کن. آن قدر بگو که ملکه وجودیت بشود. عندالاولیاء، حتّٰی عادت، چیز بدی نیست. البته اگر عادت به عمل زشت بود، چیز بدی است. امّا مثلاً اگر انسان، عادت کرد که تا اسم حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلّٰین) را شنید، ناخودآگاه صلوات بر محمد و آل محمد (صلوات الملّٰه و سلامه علیهم اجمعین) بفرستی، این عادت، عادت خوبی است. درست است که این کار او، حسب عادت است، امّا خوب است.

گاهی سؤال پیش می‌آید: اگر در یک جایی شنیدیم که دارند صلوات می‌فرستند و می‌گویند: برای سلامتی... صلوات، امّا نفهمیدیم برای سلامتی چه کسی می‌گویند، فقط شنیدیم همه دارند صلوات می‌فرستند و ما هم حسب عادت، صلوات فرستادیم، آیا کار ما درست است؟! شاید برای یک ضد انقلاب یا دشمن ولایت و... صلوات فرستاده باشند! باید گفت: چرا غلط باشند؟! شما لفظی را شنیدید که عنوان درود بر محمد و آل محمد (صلوات الملّٰه و سلامه علیهم اجمعین) است و حالاً کار ندارید برای چه کسی دارند می‌گویند و شما هم به پیامبر و آلش درود فرستادید.

لذا سلطان‌المعارفین، آیت‌الله المعظمی ملّا فتحعلی سلطان‌آبادی (اعلی‌الملّٰه مقامه المشرف) می‌فرمایند: اصل مراقبه این است که مدام به خود تذکار دهی و یادآوری کنی. پس انسان باید دائم به خودش بگوید: این عمل خیر برای من نیست؛ چون اعضاء و جوارح برای من نیست. ضمناً توفیق این عمل خیر هم برای من نبوده، بلکه پروردگار عالم مرحمت کرده است «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ». اگر واقعاً این را بدانیم و ملکه وجودیمان شود که همه توفیقات از جانب خداست، معلوم است دیگر به عجب، گرفتار نمی‌شویم. اولیاء می‌گویند: بالاترین گناه مؤمنین، عجب است و به همین خاطر، ظنّ به اکبر و عجب، عند الاولیاء، مطلبی است که خیلی از آن، ناراحت هستند و مواظب هستند که نکند فکر کنند برتر از دیگران شدند.

## مراقبه اولیاء خدا

لذا وقتی در دعا می‌گوییم: «إلهی لالتکلنی إلی نفسی طرفة عین ایداً»، معنایش، برای امثال من، این است که نکند یک لحظه رهایم کنی؛ چون اگر رها بشوم، گناه می‌کنم و این اعضاء و جوارح را در استخدام گناه درمی‌آورم و در آن راه، خرجش می‌کنم. امّا عرفای عظیم‌الشان با این دعا می‌خواهند بگویند: یک موقع من را به حال خودم واگذار نکنی که فکر کنم اعمالم از ناحیه من است و احساس کنم که این، من هستم که دارم این عمل را انجام می‌دهم؛ چون این عجب، یک گرفتاری و گناه بزرگی در بین گناهان کبیره است - شما می‌توانید به بحث عجب در حدیث اربعین امام راحل عظیم‌الشان مراجعه کنید که عجب تکان‌دهنده است!

لذا وقتی عنوان عجب به وجود می‌آید، اولیاء خدا می‌ترسند، می‌لرزند و وحشت دارند که نکند من که دو عمل صالح انجام دادم، فکر کنم بهتر از دیگران هستم. چون ای بسا آن کسی که یک عمر گناه می‌کند، در یک لحظه، تحوّلی در او ایجاد شود و او بگردد، ولی آنکه عمل صالحی دارد، فکر کند این توفیق برای خودش است و در آن، باقی بماند! آن پروردگاری که بیان کردیم همیشه مراقب است، این قدر در مراقبه، عنایت دارد و لطف می‌کند که نه تنها گناهان فردی را که قبلاً گناه می‌کرده، به رخس نمی‌کشد و توبه او را می‌پذیرد، بلکه می‌فرماید: «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»! یعنی تمام گناهان او را به حسنات تبدیل می‌کند.

مگر می‌شود که کسی، یک عمر گناه کند، حالا همه آن گناهان، تبدیل به حسنه شود؟! ما درک نمی‌کنیم یعنی چه! وقتی توبه کردیم، نه تنها پاکش می‌کند، بلکه می‌گوید: چقدر گناه کرده بودی، یک؟ دو؟ ده؟ صد؟ هزار؟ - یک عمر، گناه کردیم و دیگر حسابش از دستمان در رفته - حالا همه آن‌ها را تبدیل به حسنات می‌کنم! اگر یک مقدار تأمل کنیم، می‌بینیم این، دیگر واقعاً خیلی عجیب و غریب است! جود و کرمش تا کجاست؟! گاهی انسان در خانه کریم می‌رود، امّا او، «الکریم الماکرمین» است و هر چه گناه کردی، تبدیل به حسنه می‌کند!

لذا مراقبه عرفا، این است که می‌گویند: من می‌ترسم آن شخص گناه‌کار توبه کند، جلو برود و اوج بگیرد و من هنوز مانده باشم و فکر کنم این، عمل من است! لذا اولیاء خدا بعد از اینکه مراقبه می‌کنند که گناه نکنند، از آن جا به بعد، دیگر مراقبه می‌کنند که نکنند بگویند: این عمل صالح، برای من است، «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ». لذا نکته‌ای را بیان کنم که خیلی جالب و زیبا است! خدا آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی‌الله مقامه المشرف)، آن کز خفی‌المهی را رحمت کند. یکی از اعظم به مشهد آمده بودند و به دیدن آقا رفتند. بنده هم به همراه ایشان رفتم. آقا از ایشان خیلی استقبال کردند. بعد آن مرد بزرگوار و المهی (رحمة‌الله علیه) گفتند: آقا! من دوست دارم شما به من یک ذکر بگویید. با هم تعارفاتی کردند و بعد آقا فرمودند: حالا که امر می‌فرمایید عرض می‌کنم، شما زیاد بگویید: «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» و مدام به این ذکر، مشغول باشید. بنده با یکی از آقایان و همچنین حاج شیخ علی خسروی - که الآن هستند و خدا حفظشان کند - در آن جا بودیم. آقا بعد از اینکه این ذکر را به آن مرد المهی بیان کردند و حتی به عدد مخصوص هم گفتند - که حالا آن عدد را بیان نمی‌کنم -، به ما فرمودند: شما نگوید!

من تعجب کردم و با خود گفتم: ذکر، ذکر است، چرا ما ذکر به این قشنگی را نگوئیم؟! آقا در آن جلسه چیزی فرمودند. امّا خیلی جالب است، بعد از مدتی که مجدداً به مشهد رفتیم، آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی‌الله مقامه المشرف) فرمودند: آن روز خیلی من من می‌کردی و در روایت خودت می‌گفتی: بپرسم یا نپرسم - جالب این است که دقیقاً همین‌طور بود و انصافاً خیلی دوست داشتم که بپرسم -، ولی اگر می‌پرسیدی، می‌گفتم. حالا من خودم می‌گویم، آقایان! آن مرد المهی، مراحل را طی کرده و در مرحله بالایی مراقبه هست و فقط باید برای اینکه لحظه‌ای غفلت نکند - که این‌طور هم نمی‌شد؛ چون ایشان مراقبه عجیبی داشتند - این ذکر «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ تبارک و تعالی» را به همان عدد مخصوصی که برای ایشان بیان کردم، بگوید.

لذا اینکه بدانیم توفیقات انجام اعمال خیر هم از جانب خداست، از مراقبه است. یک موقع کسی مراقبه می‌کند که با این دست، با این چشم و... گناه نکند، امّا باید دانست که مراقبه مراحل بالایی هم دارد و اولیاء خدا هم تا آخر عمر مراقبه دارند، امّا این مراقبه کجا و آن مراقبه کجا؟! البته آن‌ها هم از همین مراقبه اولیّه به آن جا رسیدند.

## 2. واعظی در درون

لذا وجود مقدّس حضرت جواد الائمه (صلوات اللّٰه و سلامه علیه) عنوان احتیاج دائمی مؤمن را بر این سه چیز قرار می‌دهند که اولین مورد آن، «تَوْفِيقٍ مِنَ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ» است. مسئله دوم که باز هم به مراقبه برمی‌گردد، این است که حضرت می‌فرمایند: «وِاعْظِي مَنْ نَفْسِهِ» یک واعظی از درون خودش دانسته باشد. این مطلب اتّفاقاً از آن مراقبه‌های دائمی است. با یکی از اولیاء خدا (اعلی اللّٰه مقامه المشرف) (همین بزرگوار) که از آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی اللّٰه مقامه المشرف) ذکر گرفتند) به حرم حضرت ثامن‌الحجج (صلوات اللّٰه و سلامه علیه) رفتیم. بنده عرض کردم: آقا! من می‌روم تجدید وضو می‌کنم، شما بروید تا من بیایم. من فقط می‌خواستم وضو بگیرم، امّا ایشان فکر کرده بود که من می‌خواهم به بیت‌الخلاء هم بروم. من وضو گرفتم و سریع آمدم، دیدم ایشان نزدیک ضریح دارد خیلی راحت با امام رضا (صلوات اللّٰه و سلامه علیه) حرف می‌زند. من پشت سر ایشان بود و ایشان خیلی آرام می‌گفت: به لطف شما وضو بد نیست، امّا آنکه ما خواستیم و خدمتان عرض کردیم، آن را مرحمت کنید که ما آدم شویم و... بعد همین‌طور اشک بر روی محاسنش می‌ریخت. یعنی آقا را می‌دید و حرف می‌زد!

کما اینکه آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی اللّٰه مقامه المشرف) هم همین‌طور بودند و خود حضرت از درون ضریح، به ایشان شیئی را داده بودند که این شیء را درون کفن ایشان گذاشته بودند و با ایشان دفن کرده بودند. آن مرد بزرگوار الهی هم که ما با ایشان مشهود رفتیم، همین‌طور با حضرت حرف می‌زد. خیلی عجیب بود. من یک‌بار به گریه‌ام گرفت. آقا متوجّه شد، گفت: آمدید؟! مگر بیت‌الخلاء نرفته بودید؟! گفتم: بله، ولی فقط می‌خواستم وضو بگیرم. من فهمیدم که این ارتباط برای ایشان خیلی

راحت بود. کأن می بینند.

همین حالت «واعظ من نفسه» را هم من در ایشان دیدم. ایشان یک موقع ناخودآگاه بیان می فرمود: نمی دانم چه کاره ام، نمی دانم چه کاره ام، نمی دانم چه کاره ام.... یعنی یک چیزی کأن از درون با او حرف می زد، یا مثلاً به لسان قلمیه دائم می فرمود: همه چیز خودش است، ما هیچ کاره ایم، همه چیز خودش است. حتی دیگران هم این مطالب را از ایشان شنیده بودند؛ یعنی این واعظ در درون، مدام به او می گوید که تو هیچ کاره ای و این چنین مراقبت می کند. ایشان خودمانی با پروردگار عالم صحبت می کرد و می گفت: بدبختی ها از من است، کرم از توست، قربانت بروم کرمت را زیاد کن.

یعنی اولیاء خدا در درون می دانند اگر مطالبی دارند و با این اعضاء و جوارح، عمل خیری را انجام می دهند، از لطف اوست، لذا می گوید: کرمت را زیاد کن. بعد هم که می گوید: بدبختی اگر باشد، از من است؛ یعنی وقتی گناه کردم، از من است که نعوذ بالله زیانم را به غیبت و تهمت چرخاندم یا یک لحظه می خواستم گوشم را تیز کنم که غیبت بشنوم و....  
مطلبی در مورد مراقبه همین مرد الهی بگویم که خیلی جالب است. یک مطلبی پیش آمده بود و دو نفر داشتند به تعبیری با هم جر و بحث می کردند. من گفتم: آقا! بگذارید ببینیم چیست. فرمود: گوش زده، اولش می خواهی ببینی که جر و بحث این ها چیست که خواهی حل کنی و کار خیر انجام دهی؛ بعد آرام آرام عادت می کنی که حرف های دیگران را بدون اینکه آن ها بخواهند گوش دهی. اگر بخواهند موضوعشان را حل کنند، خودشان سراغ تو یا سراغ من می آیند؛ خودت نمی خواهی گوش دهی.

لذا گاهی این مطالب، انسان را فریب می دهد. باید مواظب باشیم که این واعظ در درون، واعظ حقیقی باشد. وقتی با خود می گویی: بینم قضیه چیست که این ها با هم بحث می کنند، واعظ درونی تو باید بگوید: چرا گوش می دهی؟! گوش زده، اگر آن ها چیزی نیاز داشته باشند، خودشان پیش تو می آیند و گرنه خودشان دو رفیق هستند، حل می کنند. لذا وقتی دو طلبه در حجره دارند صحبت می کنند، به شمای طلبه ربطی ندارد که چه می گویند. وقتی دو دانشجو دارند در دانشگاه با هم بحث می کنند، به شما جوان عزیز ربطی ندارد. اگر مشکلی دارند خودشان حل می کنند. اگر خواستند، خودشان به تو می گویند، ولی اگر نخواهند، به تو ربطی ندارد. اینکه من گوش دهم، بینم این ها چه می گویند، درست نیست؛ چون انسان آرام آرام عادت می کند و این گوش، گرفتار می شود، یله و رها می شود، تا یک چیزی شد، می ایستد ببیند چه می گویند.



از رفاقت با کسی که مدام، گناه دیگران را می‌بیند، بر حذر باشید!

یک کسی خدمت آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) آمده بود و گفته بود: آقا! خیلی وضع، خراب است. آقا فرموده بودند: چطور؟! به این مطلبی که می‌خواهم بیان کنم توجه فرمایید، البته این، به این معنا نیست که ما چشممان را به گناهی که کسی، مرتکب می‌شود، ببندیم. اتفاقاً روایتی است که وجود مقدس جوادالائم (صلوات‌الله و سلامه علیه) بیان می‌فرمایند: اگر کسی، گناهی در جامعه دید و سکوت کرد، همان قدر گناه را به پای او هم می‌نویسند، البته اگر در خصوصی، خودش باشد که به من و تو ربطی ندارد و «و لا تَجَسَّسُوا» می‌شود. مثلاً یک موقعی کسی، بدبخت است و گرفتار شده و گناه می‌کند، باید دعا کنیم خدا هدایتش کند. به شرطی که فقط در خانه‌اش گرفتار شده باشد و به تعبیری خانه تیمی نباشد که یک عده دیگر، جوان‌ها را هم بیاورد و منحرف کند و نعوذ بالله به مسائل جنسی و... گرفتار کند. اگر آن طور شد، طبیعی است انسان باید جلوی آن‌ها بایستد و بگوید و افشا کند، این بحث جد است.

اما آن مطلبی که آن فرد می‌گفت، در بحث فردی بود که آمده بود نزد آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) و گفته بود: کسی این‌طوری است. ایشان فرموده بودند: پس برای چه می‌گویید؟ گفته بود: آقا! ما داریم رد می‌شویم، یک موقع نگاه می‌کنیم، می‌بینیم در ماشین خدای ناکرده دارند کارهای زشت و اعمال منافی عفت، انجام می‌دهند. ایشان یک باره خشم کردند (اولیاء خدا تا مهربان هستند، مهربان هستند، ولی اگر خشم هم بکنند، بد خشم می‌کنند) و گفتند: آقا! شما غلط می‌کنید مردم را می‌بینید، این چشمت، هرزه است، چطوری شما داخل ماشین را می‌بینید؟! یک موقع ماشین دارد از جلوی شما می‌آید، می‌بینید، ولی اینکه خودتان نگاه می‌کنید تا ببینید چه خبر است، درست نیست. معلوم است دل شما مریض است و اختیار این چشم از دستتان رفته است، ولو به اینکه می‌خواهید بیان کنید که گناه در جامعه زیاد شده است.

البته همان‌طور که بیان کردم، این مطلب به این معنا نیست که ما امر به معروف و نهی از منکر نکنیم. بحث، چیز دیگری است. بحث، این است که این چشم، هرزه شده است، مدام نگاه می‌کند ببیند این‌ها چکار می‌کنند. بعد ایشان فرمودند: اگر کسی این خصلت را داشت و گفت: من دارم می‌بینم در ماشین‌های مردم چه خبر است، دارند این کار را می‌کنند و...، با او رفاقت نکنید؛ چون شما را به انحراف می‌کشاند، ولو به صورت ظاهر مؤمن باشد. حالا اگر یک لحظه چشمت می‌خورد، اشکال ندارد،

امّا چنین کسی قشنگ می‌خواهد نگاه کند ببیند چه خبر است و چه کار می‌کنند که این، معلوم است چشمش، هرزه شده است و ایشان می‌فرمودند: با او رفاقت نکنید، ولو به صورت ظاهر جزء مؤمنین، متدینین و حزب اللّٰهی‌ها باشد.

لذا چشم، خیلی مهم است و انسان باید مواظب باشد و در درون خودش واعظی باشد که بگوید: دقّت کن به گناه دچار نشوی، مواظب باش یک موقعی انحراف برای تو به وجود نیاید.

مراقبه و یادآوری دائم ضروری است

واعظ درونی چیست؟ به انسان دائم می‌گوید: هرچه خوبی است، از ناحیه خدا است و هرچه بدی است، از توست. پس اگر لطف خدا شامل حالش شد و توفیق کار خوب داشت، دیگر عجب او را نمی‌گیرد و می‌گوید: بدی از من است و خوبی از اوست؛ پس من کاره‌ای نیستم. مراقب است و این را دائم می‌گوید. اولیاء خدا هرچه بالماتر می‌روند، همین «وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ» که بیان کردیم، ذکر آن‌هاست که باید به آن عدد مخصوص هم بگویند چون باید دائم این مطلب را به خود تذکار بدهند (اصلاً خود ذکر یعنی یادآوری) و مدام یاد کنند، طوری که دائم شب و روزش را و حتّی در خواب بدانند که همه توفیقاتش از ناحیه خداست.

این مطلب را راجع به وجود مقدّس آقاخانمان، حضرت حجّت بن الحسن المهدی (صلوات اللّٰه و سلامه علیه و عجل اللّٰه تعالی فرجه المشرف) هم بیان کردیم. اولیاء خدا این قدر یاد آقا هستند که فقط آن دقایقی که بیان کردیم: قبل از خواب، با آقاخان حرف بزنید، نیست. آن‌ها می‌نشینند، یاد آقاخان هستند؛ بلند می‌شود، یاد آقاخان هستند؛ امّا نه این‌که مدام بیان کنند و از ارتباط خود با آقا بگویند. این‌ها این‌طور نیستند که بگویند: ما با حضرت ارتباط داریم و دکان و بازار راه نمی‌اندازند. اصلاً مگر این‌ها

می‌آیند آن عشق‌بازی و خلوتشان با آقا جان را بیان کنند؟ با اینکه دائم یاد آقا هستند.

خدا آن مرد الهی و عظیم‌الشان حاج اسماعیل دولابی (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) را رحمت کند. ایشان یک مرتبه فرمودند: یک آقای به نام سید حامد بود که پیر شده بود. یک مواقعی همین‌طور که داشت حرف می‌زد، می‌گفت: آخیش! یک مواقعی هم همین‌طور که نشسته بود می‌گفت: آخیش! گفتیم: آقا! این آخیش چیست؟ گفت: مگر من می‌گویم: آخیش؟! گفتیم: آقا! خواهشاً بگویند این چیست؟ ایشان فرمودند: آخر عمر این شخص بود، شاید به یک سال نگذشت که فوت کرد. به همین خاطر راضی شد و گفت: من یاد آقا هستم، منتها من از آن اولی که یادم آمد، گفتم: آخیش! یعنی خوشم آمد. حالا دیگر این مطلب، همیشگی شده و این آخیش من معنای دیگری دارد و ناخودآگاه می‌گویم. کما اینکه من خودم این را در یکی از اولیاء خدا دیدم. خدا آیت‌الله دزفولی (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) را رحمت کند. ایشان یک جمله داشت، می‌گفت: قربونت برم! گاهی هم می‌گفت: ای قربونت برم! معلوم بود کجا بودند و این‌ها دیگر ناخودآگاه به زبانشان جاری می‌شد.

اگر انسان، دائم به یاد مراقبت باشد «وَ وَاَعِظُ مِنْ نَفْسِهِ»، اصلاً خصوصیّتش این می‌شود که دیگر می‌داند همه چیز از ناحیه خدای تبارک و تعالی است، لذا دیگر غُجبی او را نمی‌گیرد. مراقبه‌ای که اولیاء خدا دارند؛ یعنی اوج مراقبه، همین است که می‌دانند همه چیز از ناحیه خدا است. خوبی‌ها از اوست و اگر بدی هست (ولو از من بدی نیست)، از من است. لذا دائم در درون خودش می‌گوید: یک موقع اشتباه نکنی، یک موقع فکر نکنی اگر یک موقع با این دستت گناه نکرده‌ای، کسی شدی، یک کس دیگری تو را کنترل کرده، دائم از او بخواه که بیشتر تو را کنترل کند تا بدبخت و گرفتار نشوی، مواظب باش خلک بر سر نشوی و... (گاهی وقت‌ها چیزهایی را می‌گویند که برای ما، قابل شنیدن نیست و نمی‌توانیم تحمل کنیم، می‌گوییم: یعنی چه؟! چرا این‌ها این حرف‌ها را می‌زنند؟! مگر کار خوبی است؟! این‌ها که حرف‌های عامیانه است که عوام این حرف‌ها را می‌زنند امّا این‌ها در درون خودشان این‌گونه حرف می‌زنند و به خود می‌گویند: مواظب باش).

3. قبول نصیحت از هر کسی

مسئله سوم که جوادالمائمه (صلوات اللّٰه و سلامه علیه) بیان می‌فرمایند - که اولیاء خدا می‌گویند: این هم از نشانه‌های مراقبه است؛ چون «یَحْتَاجُ» می‌فرمایند؛ یعنی در هر صورت نیازمند به این سه خصلت است - این است که می‌فرمایند: «وَقَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ»، از هرکس او را نصیحت کرد، قبول کند. لذا اگر می‌خواهید مراقبه داشته باشید، بروید جاهایی که شما را نصیحت کنند. اول انقلاب، حدود سال 60، آیت‌الله شب زنده‌دار که اخیراً غریق رحمت الهی شدند، در فیضیه، بحث اخلاق داشتند.

خدا آیت‌الله راستی کاشانی را که الآن در قید حیاتند، حفظ کند. ایشان هم با اینکه خودشان درس اخلاق داشتند، می‌آمدند و پای درس اخلاق آیت‌الله شب زنده‌دار می‌نشستند. ایشان دیده بودند که آیت‌الله راستی کاشانی می‌آیند، گفتند: آقا! شما نیاید. ما ادیت می‌شویم. این‌ها برای شما نیست. ما خجالت زده می‌شویم.

اما ایشان باز هم می‌آمدند و می‌رفتند پشت ستون می‌نشستند. دو سه جلسه آمدند و آیت‌الله شب زنده‌دار متوجّه نشدند. جلسه سوم یا چهارم متوجّه شدند و گفتند: آقا! من گفتم شما نیاید، من را خجالت زدید و ادیت نکنید. آیت‌الله راستی کاشانی گفته بودند: آقا! چه می‌گویید؟ من برای خودم نیاز دارم، نیاز دارم شما نصیحت کنید و من بپذیرم.

خدا آیت‌الله شب زنده‌دار را رحمت کند، یادم نمی‌رود، ایشان یکبار زنده زیر گریه و گفتند: چه کنم مأمورم به گفتن و الّا با این جمله‌ای که شما گفتم، من دیگر بحث اخلاق را تعطیل می‌کردم! این «وَقَبُولِ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ» که حضرت می‌فرمایند؛ یعنی حتی اگر مذنب به انسان نصیحت کرد، انسان نباید بگوید: برو بابا! تو می‌خواهی به من نصیحت کنی؟! عجب! این پذیرش نصیحت از هر کس، یکی از خصائص مراقبه است که وجود مقدّس جواد المائمه (صلوات اللّٰه و سلامه علیه) بیان می‌فرمایند که هر مؤمنی به آن، احتیاج دارد.

در احادیث قدسی است که گاهی شیطان آمده، انبیاء را نصیحت کرده و بعد هم پشیمان شده که چرا نصیحت کرده، امّا دارد که نصیحت کرده است. خدا آیت‌الله العظمی بهجت، آن بهجت‌المقلوب (اعلی‌الله مقامه المشرف) را رحمت کند. ایشان تابستان‌ها مشهد بودند. یک موقعی هم ما در تابستان برای زیارت به مشهد رفته بودیم و ایشان را دیدیم. بعد با ایشان تا درب منزل رفتیم، آن موقع خودشان هم پیاده می‌آمدند، بعد هم داخل رفتیم. ایشان نکاتی بیان فرمودند. بحث به این جا رسید، فرمودند: اینک می‌گویند: «الْعَلْمُ نُورٌ يُقْذِفُهُ الْمَلَأُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» یعنی علم بما هو علم، نور است، امّا از یک طرف هم داریم: «المعلم هو المحجاب الأكبر». ایشان فرمودند: اگر نور است، معنای حجاب چیست؟ جمع ضدین محال است!

بعد خودشان فرمودند: ما یک علم عام داریم و یک علم خاص. علم خاص، یعنی حقیقت‌المعلم. علم عام، یعنی سواد. بعد خیلی قشنگ بیان فرمودند که کتاب‌هایی که می‌خوانیم، سیاهی است و خواندن سیاهی‌ها و سوده، علم نیست، «الْعَلْمُ نُورٌ يُقْذِفُهُ الْمَلَأُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ». فرمودند: اگر کسی جدی عالم باشد، دیگر حجابی ندارد.

بعد فرمودند: شنیدید هم در روایت هست و هم در عرف بیان می‌کنند که مثلاً یکی از مشکلات عالم، حسادت است. فرمودند: عالم، اگر بالجد عالم باشد و علم بما هو علم را کسب کرده باشد، اصلاً این حرف، حرف غلطی است، چون نور دارد. این کسی که حسود است، ظلمت دارد. فرمودند: عالم اگر عالم باشد، حتّی اگر ببیند حرف مذنب، حرف و نصیحت خوبی است، می‌پذیرد. نمی‌گوید: تو مدنی، می‌گوید: حرفت قشنگ است، حرف، حرف خوبی است. کلام، کلام خوبی است. حالاً هر کس نصیحت کند، مهم نیست.

اولیاء الهی و دنبال نصیحت رفتن!

یک معنای دیگری که اولیاء الهی برای «وَقَبُولِ مَنْ يَنْصَحُهُ» تبیین کردند، این است که یعنی انسان باید به دنبال نصیحت باشد و هر کس، او را نصیحت کرد، بگوید: دستت درد نکند که نصیحت می‌کنی. این خیلی مهم است؛ یعنی آماده پذیرش نصیحت است. نمی‌گوید: من خودم بالا رفتم و مطالب را طی کردم.

خدا آیت‌الله المعظمی مرعشی نجفی (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) را رحمت کند. ایشان دهه آخر صفر، روضه داشتند و با وجود مریضیشان مقید بودند از اول بیایند و تا آخر بنشینند. روضه حضرات مراجع و بیوت شریفشان این‌طور است که مثلاً اگر از 9 صبح شروع می‌شود تا نزدیک به اذان ادامه دارد و مثلاً چهار یا پنج از آقایان می‌آیند و یک ربع، بیست دقیقه‌ای صحبت می‌کنند و بعد مداحی و روضه‌خوانی هم مابینشان هست. به آقا گفته بودند: آقا! شما خسته می‌شوید. گفته بودند: من نصیحت می‌خواهم، موقع خوبی است.

یک سری قاری قرآن را خدمت آیت‌الله المعظمی گلپایگانی (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) بوده بودند. اول از همه به آنان فرموده بودند: شما قاری هستید، بگذارید من نماز را بخوانم، ببینید من نماز را صحیح می‌خوانم یا غلط می‌خوانم. گفته بودند: آقا! شما خودتان مرجع تقلید هستید! گفته بودند: اشکال ندارد، من نماز را می‌خوانم، ببینید صحیح می‌خوانم یا غلط می‌خوانم! بعد به یکی از این‌ها گفته بودند: کدام آیه قرآن در دلتان نشست، آن را برای من بخوانید و یک مقدار من را موعظه کنید. آن‌ها هم گریه کرده بودند که آقا چه می‌گویید؟! اول که می‌گوید: من نماز را می‌خوانم، شما ببینید درست می‌خوانم یا نه، بعد شما که با قرآن مأنوسید، بگویید: کدام آیه قرآن در دلتان نشست، آن آیه را بخوانید و من را نصیحت کنید. «وَقَوْلِهِمْ مَنْ يَنْصَحُهُ» هرکه نصیحت کند، می‌گویند: چشم. اگر انسان این‌طور شود، این سه وجهی که بیان کردیم، چه می‌شود؟! معلوم است دیگر، اگر همه ما این‌طور شویم، واقعاً آن مدینه فاضله‌ای که دنبالش می‌گردیم، به وجود می‌آید و دنیا، گلستان می‌شود. دیگر غُجبی نیست، تکبُّری نیست، منی‌تی نیست و....

همان‌طور که بیان کردم: آیت‌الله المعظمی بهجت (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) فرمودند: حسود، دیگر عالم نیست. اگر بگویند: کسی حسود است، او سواد خواننده است. مگر می‌شود عالم که علم بما هو علم، همان که فرمودند: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» دارد، حسودی کند؟ خیر. خدا آیت‌الله سیبویه (اعلی‌المراتب مقامه المشرف) را رحمت کند. من خودم از زبان مبارکشانشنیدم که ایشان در مجلسی که خیلی از آقایان روحانی بودند، فرمودند: به خدا قسم! من از اول عمر تا به حال، به هیچ احدی، حسادت نکردم.

آیت‌الله سیبویه (اعلی‌الله مقامه المشرف) یک موقعی وارد مجلس یکی از آقایان سادات که از منبری‌های مشهور هم هستند (المان هم هستند و من اسم نمی‌برم) وارده شده بودند. ایشان هم بالای منبر گفته بودند: آقا دارند می‌آیند، اجازه بدهید آقا رد شوند. آقا که پیرمردی بودند جلو آمده بودند و او که جای بیچه آقا می‌شد، داشت روی منبر صحبت می‌کرد (البته او هم المان سنش بالاست امّا یک زمانی جای بیچه آیت‌الله سیبویه می‌شد). آقا جلو آمدند و روی پله اول منبر رفتند، لب او را بوسیدند، پیشانی او را بوسیدند و بعد رفتند نشستند. گفتند: او دارد راجع به «قال المصدق و قال المباقر» می‌گوید و مردم را موعظه می‌کند و مردم پای و عطا او رشد می‌کنند. آیت‌الله سیبویه (اعلی‌الله مقامه المشرف) این‌طور بودند! اصلاً حسادت برایشان معنا نداشت. عالم ربّانی این است. این‌ها هستند که حکیمند، «وَلَكَمْ مَن لَّيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرِشِدُهُ» این، ارشاد عملی است، «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِعَيْرِ أَلْسِنَتِكُمْ»، این‌طور است.

حال اولیاء خدا، این است. دائم مراقبند. جدی اگر همه این‌طور شوند، چه می‌شود؟! غوغا می‌شود، گلستان می‌شود، مدینه فاضله می‌شود. اصلاً دیگر چیزی به نام بدی وجود ندارد. بدی دیگر معنا ندارد. همه هم آمدند ما را به این قضیه دعوت کند. هم انبیائش آمده‌اند ما را به این قضیه دعوت کنند، هم ائمّه و اولیاء خدا.

رمزی برای خروج از گناه در جوانی!

روایات دیگری هم بود که دیگر مجالی نیست تا بیان کنم. علی‌ای‌حال مراقبه شامل چنین مواردی است که در این جلسه، از روایت وجود مقدّس حضرت جواد المائمه (علیه‌الصّلاة و السّلام) هم استفاده کردیم، جوان‌ترین امامی که جود و کرم دارد.

من نمی‌دانم شما هم تأیید می‌فرمایید یا نه، از بعضی سوئال کردم، دیدم آن‌ها هم همین حرف من را می‌زنند. این حالی است که من خودم دارم. از قدیم المائِام، هر موقع به کاظمین رفتیم، این نظر را داشتیم که صحن و سرای کاظمین، حرم شریف جوادین کاظمین (علیهما الصلّاة و المسّلام) بوی امام رضا (علیه الصلّاة و المسّلام) را می‌دهد. یک حال عجیبی است، انگار که در صحن و سرای امام رضا هستید. به تعبیری خیلی هم سبک است و آرامش دارد. انسان دوست دارد، دائم در آن صحن و سرا بنشیند، یک چیز عجیبی است. البته نه اینکه حرم حضرات معصومین دیگر این‌طور نباشند، ولی این‌ها دلی است، شما هم به این مطالبی که دلی گفته می‌شود، خیلی خرده نگیرید، ولی واقعاً این حال هست.

شاید یک دلیلش این است که می‌دانید بین ائمه (علیهم الصلّاة و المسّلام) وجود نازنین ایشان، خیلی مظلوم است. هم در کودکی به آن سبک و سیاق یتیم شدند، هم به اجبار حاکم، آن حکام بنی‌المعبّس، با آن سبک و سیاق با دختر مأمون ازدواج کردند. بعد هم می‌بینیم بخاطر ظلم‌هایی که می‌شود، ایشان در جوانی به شهادت می‌رسند.

می‌دانید حتّی یک عدّه از خود اهل‌بیت (علیهم الصلّاة و المسّلام) هم اوّل، یک مقدار مشکوک به قضیه امامت ایشان بودند. حالا من نمی‌خواهم وارد آن بحث شوم. چون می‌دانید مادریشان به ظاهر کنیز بود و.... «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ»، «لا فرق بین العرب و المعجم الا بالمتّ قوی» و آیات و روایات شریفه بسیاری را که راجع به تقوا است، یادشان رفته بود. لذا این‌قلت داشتند. از جمله راجع به اینکه مگر یک فرزند کوچک می‌تواند امام شود و.... امّا علی‌ای حال حضرت، مظلوم مسموم است. خیلی مظلوم است. خیلی هم خدای متعال به او عنایت کرده است. جالب است مثل جدّ مکرّمشان، باب الحوائج هم شده است. لذا کنار جدّ مکرّمشان هم هستند.

من نکته‌ای از آیت‌الله مولوی قندهای (اعلی‌الله مقامه الشّریف) به خصوص برای جوان‌های عزیز بیان کنم. ایشان می‌فرمودند: توسّل به جوادالائمه (علیه الصلّاة و المسّلام) برای خروج از گناه در جوانی مؤثّر است. در جوانی دیدی یک جایی شیطان و نفس دون، دارد فریبت می‌دهد، توسّل به آقا، جوادالائمه زیاد داشته باش. این هم یک رمز است. ایشان جواد است و جود و کرم دارد.



«المسّلام علیک یا مولای یا محمّد بن علی، ایّها المجوّد، یا بن رسول اللّٰه یا حجّة اللّٰه علی خلقه، یا سیدنا و مولانا، إنّنا توّجّهنّا و استشفّعنا و توسّلنا بک الی اللّٰه و قدّمناک بین یدئ حاجتنا، یا وجیها عند اللّٰه اشفع لنا عند اللّٰه»